

Islamic Knowledge and Insight

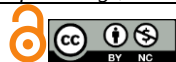
Deviant Criminal Policy: An Uprising Influenced by Islamic Political Philosophy

1. Ahmad Ahmadi: Department of Criminal law and Criminology, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Salman Konani*: Department of Criminal Law and Criminology, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Email: salmankonani@gmail.com)
3. Mohamad Mehdi Kiani: Department of Criminal Law and Criminology, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
4. Abdolvahid Zahedi: Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

Abstract

There is no such thing as Islamic political philosophy; however, multiple political philosophies can be described as Islamic (i.e., attributed to Islam). Some concepts, including Islamic political philosophy, are inherently meaningless and lack theoretical coherence, just as terms like Eastern or Western political philosophy lack a consistent scientific foundation. When addressing topics such as indigenous criminal policy, indigenous criminology, or indigenous philosophy from a non-ideological perspective that focuses on the ontology and essence of scientific and philosophical concepts, these concepts cannot be granted an independent identity. Science, meta-science, and philosophy possess a singular, systematic essence that remains unchanged across time and geography; classifying them based on these variables constitutes a methodological error. However, examining these concepts from different perspectives—including religious, political, or specific theoretical viewpoints—can yield varying interpretations. In the field of criminal policy, if regional interpretations of Islamic political philosophy are taken as the interpretive standard, then criminal policy as a scientific discipline becomes distorted. This leads to the emergence of concepts such as "Islamic criminal policy" or "religious criminal policy," which lack genuine scientific foundations. Using a descriptive-analytical method, this article demonstrates that attempts to prove the existence of an Islamic criminal policy or an independent Islamic political philosophy distinct from universal scientific foundations are epistemologically flawed and futile. Furthermore, the incorporation of specific Islamic doctrines into criminal policy has resulted in the emergence of deviant criminal policies that not only fail to contribute to the scientific advancement of the field but also exacerbate its deviation. Thus, this article concludes that criminal policy should be based on scientific and methodological principles, and efforts to link it to Islamic political philosophy lack theoretical and practical justification.

Keywords: Criminal policy, Islamic political philosophy, interaction of meanings, ontological and non-ontological narratives.



How to cite: Ahmadi, A., Konani, S., Kiani, M. M., & Zahedi, A. (2025). Deviant Criminal Policy: An Uprising Influenced by Islamic Political Philosophy. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(2), 1-13.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 27 January 2025

Revise Date: 02 April 2025

Accept Date: 14 April 2025

Publish Date: 17 July 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

سیاستگذاری جنایی منحرفانه: خیزشی متأثر از فلسفه سیاسی اسلامی

۱. احمد احمدی: گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، تهران، ایران
۲. سلمان کونانی*: گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (پست الکترونیک: salmankonani@gmail.com)
۳. محمد مهدی کیانی: گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۴. عبدالوحد زاهدی: گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

هیچ چیز به نام فلسفه سیاسی اسلامی وجود ندارد؛ اما فلسفه‌های سیاسی اسلامی (یعنی متصف و منسوب به اسلام) متعدّدند. برخی مفاهیم، از جمله فلسفه سیاسی اسلامی، بی‌معنا و فاقد انسجام نظری‌اند، همان‌گونه که مفاهیمی چون فلسفه سیاسی شرقی یا غربی نیز فاقد بنیان‌های علمی منسجم هستند. در مواجهه با مقولاتی مانند سیاستگذاری جنایی بومی، علم جنایی بومی، یا فلسفه بومی، چنانچه رویکردی غیرایدئولوژیک اتخاذ شود که به هستی‌شناسی و چیستی مفاهیم علمی و فلسفی بپردازد، نمی‌توان برای این مفاهیم هویت مستقلی قائل شد. علم، فراعلم و فلسفه، در هر زمان و مکان، یک ماهیت واحد و نظام‌مند دارند و تقسیم‌بندی آن‌ها بر اساس زمان و جغرافیا خطایی روش‌شناختی است. با این حال، بررسی این مفاهیم از زوایای دید متفاوت، از جمله دیدگاه‌های دینی، سیاسی و نظریه‌های خاص، می‌تواند به دریافت‌های متفاوتی منجر شود. در زمینه سیاستگذاری جنایی، اگر ملاک تفسیر، قرائت‌های منطقه‌ای از فلسفه سیاسی اسلامی باشد، آنگاه سیاستگذاری جنایی به عنوان دانش علمی از مسیر خود منحرف شده و مفاهیمی چون «سیاستگذاری جنایی اسلامی» یا «خط‌مشی جنایی دینی» به وجود می‌آید که در واقعیت، فاقد بنیان‌های علمی هستند. این مقاله، با روش توصیفی-تحلیلی، نشان می‌دهد که تلاش برای اثبات سیاستگذاری جنایی اسلامی یا فلسفه سیاسی اسلامی مستقل از بنیان‌های علمی جهانی، تلاشی معرفتی نادرست و بیهوده است. همچنین، ورود آموزه‌های خاص اسلامی به سیاستگذاری جنایی، منجر به شکل‌گیری سیاستگذاری‌های جنایی انحرافی شده است که نه تنها کمکی به توسعه علمی این حوزه نمی‌کنند، بلکه به انحراف بیشتر آن دامن می‌زنند. از این رو، این مقاله نتیجه می‌گیرد که سیاستگذاری جنایی باید بر مبنای علمی و روش‌شناختی استوار باشد و تلاش برای پیوند دادن آن به فلسفه سیاسی اسلامی، فاقد توجه نظری و عملی است.

کلیدواژگان: سیاستگذاری جنایی، فلسفه سیاسی اسلامی، تعامل معانی، روایت وجودی و علمی.

شیوه استناددهی: احمدی، احمد، کونانی، سلمان، کیانی، محمد مهدی، و زاهدی، عبدالوحد. (۱۴۰۴). سیاستگذاری جنایی منحرفانه: خیزشی متأثر از فلسفه سیاسی اسلامی. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۳(۲)، ۱-۱۳.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۸ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۳ فروردین ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۵ فروردین ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۲۶ تیر ۱۴۰۴

مقدمه

سیاستگذاری جنایی انشعابی خرد و محدود از نظام سیاستگذاری عمومی است که معنا و مفهوم آن در فرض تصور وجود یا عدم وجود دولتها و جوامع کنونی بسیار متفاوت و متغیر است (Koonani, 2023). بزرگترین دلیل تاریخی-روشی بدفهمی از نهادها و تعبیری مثل سیاستگذاری و فلسفه سیاسی و گرایش به تعریف اشکالی جغرافیامند، مرزگرا و جامعه‌پسند از آن‌ها عدم درک معرفتی، هست‌شناختی و روش‌شناختی از آنهاست. بطورکلی همه مفاهیمی که بشر با آن‌ها سروکار دارد از دو حال خارج نیستند؛ یا مقتضیات و انتشارات طبیعت مجرد و ثابت پیرامون‌اند یا محصول و برخاسته و بر ساخته شده توسط چیزی هستند که از دیروزهای طولانی تا امروز و احتمالاً فرداهای کرانه ناپدید، «علم» یا «معانی علمی» نامیده شده و تبعاً و طبعاً همچنان چنین نامیده خواهند شد. هیچکدام از این دو حوزه تابع شرایط زمان و مکان نیستند. یعنی نباید باشند. این در حالی است که اغلب بنای بیخردانه عقلا مبنی و مبتنی بر آن‌ها ترسیم و تصور می‌شود. بشر مادامی که از قید مصنوعات حاصل از مفاهیم جعلی و طبیعت‌ستیزی چون جامعه، دولت، افکار عمومی، هنجارهای اجتماعی، نظم همه خواه، انسان همیشه مختار، طبیعت همیشه مقهور، علم ایرانی، علم دینی، علم سیاسی، سیاست علمی-دینی، بوم، بومی و امثالهم برای همیشه رهایی نیابد حتی در شناخت از خود، خدا و عالم هستی برای همیشه ناتوان بوده و به حکم جبری خودخواسته و خویش ساخته برای همیشه رو به سرگردانی و شناوری در دامن مفاهیمی خواهد آورد که هیچ ارتباطی با مقتضیات نظام طبیعت محض پیرامون ندارند (Koonani, 2023).

اکنون سوال این است که سیاستگذاری جنایی در ایران نه به معنای ایرانی و قائل شدن به قسمی ایرانی برای آن، در صورتی که در پی بندی تئوریک خود مترصد نگاه به چارچوب، منطق و محدوده چیزی که فلسفه سیاسی اسلامی خوانده شده باشد، از لحاظ مبنایی،

روشی و غایت‌شناختی به کدام جهان‌بینی سوق خواهد یافت؟ و لامحاله بر چه چارچوبی از تلقی‌ها و دریافت‌های علمی خود را استوار خواهد یافت؟ پاسخ به این سوال بی نیاز از ذوقی‌نگری‌های حقوقی، جنایی و فلسفی رایج در جامعه علمی-دانشگاهی ایران است که عمیقاً یک خطا و بدعت بینشی و روشی محسوب می‌شوند.

گفته‌اند مراد از فلسفه سیاسی اسلامی، نوعی از فلسفه سیاسی است که مبانی و ارکان آن بر محور آموزه‌های دینی-اسلامی استوار گشته و پیش‌فرض‌ها و غایاتش با آموزه‌های دین اسلام مقارن و سازگار است (Dawson, 2014). اگر این پنداره را بپذیریم، سوال دیگر این خواهد بود که اساساً معنا و منظور دین اسلام در این زمان چه خواهد بود؟ دین اسلام به کدام معنا؟ در کدام زمان؟ برای کدام مردم و کدام خدا؟ تحلیل‌گران که اینهمه به دفاع کودکانه، ظاهری و تعصبی از فلسفه سیاسی اسلامی پرداخته‌اند همانقدر به خطا رفته‌اند که تئورسین‌های فلسفه سیاسی غرب در خوانش از این میراث ادعایی خود بر لولایی از جنس خیال و سراب محض سوار شده‌اند. هیچکدام از این دو تاکنون وجود نداشته‌اند.

فلسفه را به اعتبار دین، سیاست، اقلیم، مردم، خدا و... تقسیم بندی و تجزیه کردن حداًلی جهل به همه هستی است؛ جهل به علم، جهل به خود خدا؛ جهل به طبیعت و جهل به اینکه فلسفه یعنی خود هستی، یعنی همه آنچه که باید باشد و بشر بداند، اما هرگز نداشته و هیچ وقت نخواهد دانست. چون جزمیت، انقطاع‌پرستی، قبله‌باوری‌های نابخردانه و علم‌شناسی‌های تاریخی و بلندی که بر مغز و روان انسان همیشه مهجور مستولی گشته‌اند، آنقدر عمق و وسعت دارند که بشر را رمقی برای خروج از سیطره جهل و توهم باقی نخواهد ماند. انسان‌ها به زندگی جاهلانه و توهمی بیشتر عادت دارند و اغلب جوامع و مردمان با آن سازگارتراند. انسان اگر بنا باشد برای دانستن، شدن و استحاله در حقایقی که خود بخشی از آنهاست و نمی‌داند، تلاش کند، بیشتر افسرده و غمگین شده و

بیشتر از صحنه زیست جمعی گریزان خواهد شد. انسان‌ها کلاً به جهان نیامده‌اند تا آنرا و فلسفه آنرا بفهمند. اقدام در مسیر عکس این جبر طبیعی است که بشر را به وسعت همه تاریخ جاهل و مقهور و آسیب پذیر ساخته است. «نمی دانستند»، «نمی دانیم» و «نمی دانند»؛ این‌ها افعال نابی‌اند که توقف بشر بر ساحت مطلق آن‌ها راه دانستن و فهمیدن به قدری است که «می‌شود»، «می‌توان» و «لازم و شدنی» است! اگر انسان‌ها به معنی و فلسفه هستی کاملاً پی‌می‌بردند، حضور و معنای وجود خدا در جهان و در میان جهانیان عبث و بی‌معنا می‌شد. پس لاف‌ل، برای اینکه بدین نحو بتوانیم و بتوانید به خدا ایمان داشته باشید، نباید اینقدر از فهمیدن، فلسفه‌باختن و تاختن فلسفی دم بزنیم» (Koonani, 2023).

می‌گویند؛ فارابی نخستین فیلسوفی است که تلاش کرده فلسفه سیاسی کلاسیک را با آموزه‌های اسلامی تا آنجا که امکان دارد، هماهنگ سازد. این دروغ جالبی است. چون اساساً فلسفه را با هیچ دینی میانه‌ای نیست. فلسفه به فهم دین هیچ کمکی نمی‌کند و دین هم از منطق کافی برای درک صحیح از فلسفه برخوردار نیست. زبان فلسفه، همان زبان طبیعت است، بدون مرز و محدوده و بدون هیچ غرض خاصی. فلسفه برای فهم بودن/شدن در همین مسیرهای دم‌دستی است، ترسیم غایت و اهداف و مبانی نظری برای آن توهین به شعور آدمی، تعرض به قوانین نانوشته نظام طبیعت و هم‌راستایی با انسداد معرفتی-هستی‌شناختی است (Farabi, 1992).

باید این خصلت فلاسفه را دوست داشت که می‌خواهند در تأملات خویش آزادانه به همه چیز فکر کنند و برای قضاوت در مورد مسائل مختلف ملاک و معیار بتراشند. البته این کار همخوانی چندانی با ماهیت فلسفه ندارد، اما رویکرد بدی هم نیست و می‌تواند مثلاً به ما کمک کند که بخواهیم چه توقعی از چیزی مثل سیاستگذاری جنایی داشته باشیم. در بستر همین استعداد فلسفی فلاسفه است که می‌توانیم از وجود سیاستگذاری‌های جنایی غیرجنایی و ذاتاً ضد امر جنایی سراغ بگیریم. ما در عالم فلسفه برای

تعقیب تضادها و تناقضاتی مختلف که اغلب عین وحدت‌اند و تکثری برخاسته از یک ریشه و منشأ، خیلی به این قسم از تخیلات نیاز داریم. آن‌ها از بی‌فلسفه‌بودن و برخورداری از شعورهای نیم بند و دست و پا شکسته بهتر و برتراند (Koonani, 2023).

نگارندگان در این نوشتار متکی بر این ذهنیت‌ها، سعی دارند که نشان دهند برای درک مفاهیم علمی، بشر همیشه به سطوحی از بینش‌های غیرعلمی و خرده‌های کاملاً بیخردانه نیاز دارد، اما بیخودی‌شدن/بودن و تلاش برای اتصال فقرپذیرانه خود به یافته‌های منتسب به مشرب‌های علمی و توهمی مختلف هرگز امری پسندیده نبوده و نتیجه‌ای جز گمراهی بیشتر ندارد. در این فضا، سیاستگذاری جنایی برای اینکه بیش از این در جامعه موجب بدفهمی و انحراف نشود و خود به ابزاری برای بسط اختناق قضایی-کیفری مبدل نگردد، نیاز است در چارچوب آموزه‌های انسان‌شناسی طبیعی-اجتماعی مورد نقد و تأمل قرار گرفته و حدود و مظاهر نفوذ افکار انحرافی که بنام اخلاق و فلسفه اسلامی به بدنه آن نفوذ کرده‌اند، روشن گردد. این فرآیندها ملازمه‌ای با اذعان وجودی به حقانیت طبیعی چیزی که مثلاً سیاستگذاری جنایی نامیده شده ندارد و درک این موضوع مجال و مقدمات دیگری می‌طلبد که از حوصله این مقال خارج است. لذا بحث اینست که فلسفه اسلامی و افکار منتسب به آن به چه نحوی موجب انحراف در همین موجودیت ضعیف و قابل نقد نظام سیاستگذاری جنایی شده است. تعمداً تصریحی به مسائل مکانی و جغرافیایی نمی‌شود تا نشان دهیم که مرزها عموماً بی‌معنی‌اند؛ حرف غلط هر زمان و هر کجا که بر زبان آورده شود، امری غلط است و غیرقابل پذیرش! مع‌الوصف، پیش‌فرض غالب‌مان هم اینست که اجتناب از نگرش‌های حزبی، مقطعی و قشری‌شده به فلسفه به مثابه چیزی فراتر و ورای همه علوم، نقشی تعیین‌کننده در استفاده بهتر آدمیان از چیزهایی که علم، سیاست، ابزار، راه، هدف و غیره نامیده، ایفا خواهد کرد.

مناسبت سیاستگذاری جنایی با سیاستگذاری عمومی و سیاست جنایی

سیاست جنایی یک علم-دانش‌واره برخاسته از علم سیاستگذاری جنایی است که خود وامدار اصول و سرزمین فکری نظام سیاستگذاری‌های عمومی در اجتماعات انسانی می‌باشد. سیاستگذاری جنایی منبع تولید و طراحی سیاست‌های جنایی (کونانی، همان) و بسیاری از آموزه‌های حقوقی و کیفری مفهومی مصنوعی بنام «جامعه» است (همان)، که برقراری آن در مناسبات اجتماعی-گروهی نیازمند بازنگری در کلیه ساخت‌های حقوقی و سیاسی موجود است. گاه از سیاستگذاری با عنوان منطق پرهیز از عمل و اقدام بدون برنامه و ایجاد سازوکاری نظری برای جهت بخشیدن به برنامه‌های اجرایی جامعه یا یک دستگاه و نهاد بخصوص یاد می‌شود. کلمه جنایی هم معنایی فراتر از کیفری دارد و به کلیه مسائل یا پدیده‌هایی اطلاق می‌شود که علاوه بر ابعاد حقوقی احتمالی، الزاماً با نقض قوانین، هنجارشکنی و نافرمانی غیرمدنی و مجرمانه در جامعه در تلاقی است (Adamz, 2016).

از نیمه‌ی دوم قرن بیستم میلادی به بعد که مفهوم «سیاستگذاری عمومی» در قامت یک رشته دانشگاهی ظهور کرد و پا را از اقلیم مفهوم مجرد و انتزاعی «سیاست» در معانی کلاسیک و صرفاً هرمنوتیکی آن فراتر نهاد، دولت‌های بیشمار نظیر ایالات متحده آمریکا، ژاپن و فرانسه یکی پس از دیگری راه حل موضوعات و مسائل اجتماعی مختلف و نیز بهترین بستر برای تدوین و پدیداری سیاست‌هایی که بتوانند متناسب با نیازهای جوامع ملی پاسخگویی سوالات، ابهامات و احتیاجات افکار عمومی باشند را در متن و بطن مفهوم یا رشته سیاستگذاری جستجو می نمودند؛ راهبرد و رویه‌ای که تاکنون در سرلوحه گفتمان‌های مدیریتی، سیاسی، حقوقی و دولتی کشورهای مختلف قرار داشته است (Koonani, 2024).

این حقیقت به معنای جعل تاریخی جعلی و توهمی برای علم سیاستگذاری که تاریخ تولدش لااقل هم‌پایه با تولد دولتها و قراردادهای اجتماعی تأسیس گر آن است، نبوده و فقط به برهه‌ای از تاریخ و زمان اشاره می‌کند که نسبت به بشر معاصر در دسترس‌تر است و از واقعیتی بنام «رشته‌خوانی علوم کهن در ادوار معاصر» مثل

قرن بیستم حکایت می‌کند و بس! محققاً هیچکدام از علوم جنایی-اجتماعی (اجتماعی در معنای متداول دانشگاهی و نه به زبان و معنای فلسفی و هستی‌شناختی) بخلاف همه اقوال تقلیدی و احساسی بی-مبنا و منطق محصول یا ابتکار یا متولدشده هزاره‌های اخیر نیستند! در بسیاری از حوزه‌ها همه داشته‌های بشر دوران روشنگری، مدرنیته و پسامدرنیته در مقیاس توجه به دستاوردهای تاریخی جهان بشریت گامی کوچک و حداقلی هم به شمار نمی‌روند. بنابراین، اینکه تاریخ علمی چون سیاستگذاری جنایی به یکی دو قرن اخیر ارجاع داده می‌شود، حقیقتاً تعرضی همه‌جانبه به خود تاریخ و کلیت تاریخ‌شناسی علمی و علم‌شناسی تاریخی است!

ما اکنون در برهه‌ای از تاریخ هستیم که شاید تصور کنیم در مرکز عالم قرار داریم و یا به نقطه پایان تعالی و پیشرفت رسیده‌ایم و هیچ شباهتی با گذشته نداریم. این تصور فقط یک توهم است و بس! بشر در هر دوره‌ای از تاریخ به یکسری علوم دسترسی داشته، اما در اشاره یا استفاده از آن‌ها از زبان و ادبیات خاص زمان خود بهره گرفته که چه‌بسا امروزه هیچ جایی در تاریخ‌های مدون و کاغذی نداشته باشند. اینکه ما اطلاعات تاریخی کافی نداریم، دلیل بر این نمی‌شود که مطلقاً عاری از فهم و شعور و تخیل تاریخ‌شناختی باشیم و هیچ بهره‌ای از منطق فکر کردن هم نبریم و فقط به بازتکرار مشتی حرف توده‌ای پردازیم که روزی-روزگاری در برهه‌ای از تاریخ فردی خاص زده است. در برابر واقعیات تاریخی هیچ چیز صناعی وجود ندارد. انسان هیچ چیزی را در عالم هستی اعم از علم و غیرعلم ابداع و اختراع نمی‌کند، حداکثر کشف است و کشف! و چه تلخ است که هنوز حتی برخی از بزرگترین دانشمندان جهان هم مرز این مفاهیم را نیاموخته‌اند، چه رسد به مشتی جزوه‌نویس جزوه-خوان! (همان: ۳۰).

سیاستگذاری عمومی به‌رغم نهادینه‌شدن به شکل یک رشته دانشگاهی-تحقیقاتی معین همواره با سرزمین فکری دانش مدیریت دولتی پیوند دارد. جوامع برای غلبه بر مشکلات تحمیلی، اتفاقی یا خویش‌خواسته و خودساخته فراو باید به منطق و اصول علم

سیاستگذاری مجهز و مسلط باشند. سیاستگذاری عمومی انشعابات خرد و کلان فراوانی دارد که سیاستگذاری جنایی یکی از برجسته‌ترین آن‌هاست. به‌واقع از آنجا که امروزه نیز مفهوم سیاستگذاری عمومی یک کلان‌رشته محسوب می‌شود، به‌جهت رعایت اصول «مهندسی مدیریتی» در اجتماع در افق اصول و مبانی کلان آن از یکسری نظام‌های فکری زیرشاخه سراغ گرفته می‌شود که اجمالاً «سیاستگذاری‌های کلان با رویکرد افتراقی» نامیده می‌شوند. بطورمثال، سیاستگذاری جنایی یکی از همین زیرشاخه‌هاست که مجموعه خاصی از کنش‌ها، تعاملات و همبستگی میان کنشگران، بازیگران و سهامداران عرصه فرهنگ‌سازی حقوقی-جنایی در جامعه را دنبال می‌کند و مترصد کشف، تدوین و اجرای بهترین تدابیر و تصمیمات در حوزه یکسری مسائل بخصوص است. البته گزاره تأکید بر «بخصوص‌بودن» موضوعاتی که در مدار سیاستگذاری جنایی قرار می‌گیرند الزاماً و تلویحاً با این فرض مبنایی توأم است که این الگوی افتراقی به لحاظ منطق و اصول و روش کار از همان عموماًت و هنجارهای بنیادین نظام سیاستگذاری عمومی در جامعه تغذیه و تبعیت می‌نماید. لذا در راستای فهم صحیح از سیاستگذاری جنایی به‌عنوان ترکیبی متشکل از دو واژه «سیاستگذاری» و «جنایی» قدری مذاقه در مفهوم علمی و اجتماعی آن‌ها برای درک پیوند آن‌ها و نیز شناسایی جدیدترین و عام‌ترین رشته در نظام‌های حقوقی معاصر-البته جدید و عام فقط به لحاظ روشی و ابزارشناختی و نه ماهیت‌گرایی علمی- در عرصه فهم و تدبیر امر جنایی و تحکیم مجاری تحقق نظم و ثبات مقارن با مقتضیات نظام طبیعت در متن جامعه که گوشه‌هایی از چارچوب هدف‌یابی این زیرشاخه را یادآور و متذکر می‌شوند، بسیار راهگشا خواهد بود (Koonani, 2024).

در تعریف سیاستگذاری آمده است که این تعبیر به «مفهوم تعریف خط‌ومشی و استراتژی کلان در یک حوزه خرد یا کلان» است. همین‌طور بعضاً از آن با عنوان منطق پرهیز از عمل و اقدام بدون برنامه و ایجاد سازوکاری تعقلی، تفکری و تفهمی برای جهت‌بخشیدن به

برنامه‌های اجرایی جامعه یا یک دستگاه و نهاد بخصوص یاد می‌شود. کلمه جنایی هم معنایی فراتر از کیفری دارد و به کلیه مسائل یا پدیده‌هایی اطلاق می‌شود که علاوه بر ابعاد حقوقی احتمالی یا الزاماً به شکل نقض قوانین، هنجارشکنی و نافرمانی غیرمدنی و مجرمانه در جامعه پدیدار می‌شوند و یا لاقلاً زمینه‌های وقوع آن‌ها را هموار می‌سازند. بنابراین، در تعریف سیاستگذاری جنایی گفته می‌شود که این رشته یا الگوی کلان از آموزه‌های سیاسی-اجتماعی به معنای ایجاد یک مبنا و نقشه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی در جامعه است که هرچند اهدافی چون مبارزه سامان‌مند با جرم و انحرافات اجتماعی و زمینه‌های وقوع آن‌ها را در مدار توجه دارد، اما هرگز قلمروی خود را بدانها محدود و مقید نساخته است و هرآنچه که زمینه، جلوه یا تبعات امر جنایی باشد، همواره در چشم-انداز و سناریونگاری‌های آن و سطوح هستی‌شناختی و معرفت-شناختی‌اش جای می‌گیرد. با این تلقی روشن است که معنای آن بسیار فراتر از حقوق کیفری و نیز سیاست جنایی و یا توقف در ایستگاه حالت خلأ و نقطه صفر رخداد قانون‌شکنی و یا تثبیت نرخ تکرار جرایم و انحرافات است. این دانش-همان‌طور که در دیگر آثارمان به کرات تذکر داده‌ایم- به وضعی هم فکر می‌کند که آیا در شرایط عدم وقوع جرم و انحراف و یا تکرار آن‌ها می‌توان لزوماً مدعی شد که جامعه کاملاً فرهنگ‌پذیر شده و هیچ زمینه احتمالی برای پدیدارشدن عدم همدلی و همنوایی قلبی مردم با قوانین و هنجارها در متن مناسبات اجتماعی وجود ندارد؟ (Koonani, 2024).

سیاستگذاری جنایی دانش/راهبردی است که مبانی، مراحل، روش-ها و ملزومات متعددی دارد که باید در یک بستر متوازن انعکاس عینی بیابند. قرارگرفتن در زمره سیاست‌های مرکب مبتنی بر موازنه «تکلیف، الزام‌باوری و اختیارگرایی طبیعت‌شناسانه»، مشروعیت‌بخشی سیستماتیک، تعیین نقش‌ها و صلاحیت‌های منابع و قوای فردی و جمعی و طبیعی مختلف و طرح‌ریزی‌های اجرایی و نظارت و ارزشیابی عقلی و قلبی و کشفی آن‌ها ازجمله بارزترین

نرم‌های اولیه در نهادهای سازی فرهنگ سیاستگذاری جنایی در جوامع هستند. بنابراین، بخلاف نظرات رایج «قانونی‌سازی» خط-ومشی‌های اتخاذی به هیچ عنوان برای دستیابی به مقاصد ناشی از نظام سیاستگذاری جنایی کافی نمی‌باشد. اساساً قانون در هیچ زمینه-ای به تنهایی نمی‌تواند چندان اثرگذار واقع شود.

ما در خوانش از «امر جنایی» که آنرا عمده‌ترین مفهوم در قلمرو سیاستگذاری جنایی می‌دانیم هرگز خود را به قلمرو مسائل یا مشکلاتی چون «جرم» و «قانون‌شکنی» و تلاش برای پیشگیری از آن‌ها محدود نمی‌سازیم. این مباحث عموماً جنبه‌های بیرونی و سطحی از امر جنایی هستند. بطور مثال، اینکه چگونه می‌توان مطمئن شد که مردم در خلوت و در نبود منشورهای رفتاری الزام‌آور همچنان به موضوع قراردادهای مختلف خود با همدیگر و با دولت حاکمه پایبند و متعهد باقی می‌مانند، یکی از مسائل اصلی در حوزه امر جنایی است که در کتاب‌های سیاست جنایی متداول و حقوق-کیفری رایج نمی‌توان پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آن یافت. در این مواقع ما باید از فلسفه‌ی «فلسفه سیاستگذاری جنایی» و قواعد «جامعه‌شناسی سیاستگذاری جنایی» هم آگاه باشیم تا قادر به ارائه تحلیل‌هایی از درون و معرفت‌شناسانه بگردیم! (کونانی، همان: ۳۲).

باید آگاه بود که این سبک از سیاستگذاری عدم وقوع جرم یا تکرار آنرا غایت‌القصوای آموزه‌های خود نمی‌داند. این رشته منع تغذیه و تبلور و توسعه سیاست‌های جنایی و بسیاری از فرایندهای ارزش-گذارانه و ارزش‌سازانه در جامعه است که برقراری آن در اجتماع نیازمند بازنگری در کلیه ساخت‌های حقوقی و سیاسی موجود است. از اینرو سیاستگذاری جنایی عمومی‌ترین شاخه علمی در قلمرو مسائل و امور جنایی در جامعه است که خود از گفتمان‌های مسلط در فرایند سیاستگذاری عمومی به عنوان یک کلان‌دانش تغذیه می‌کند. مع الوصف، سیاستگذاری جنایی، علم کلان معرفت به پدیده جنایی از رهگذر ابزارهایی چون سیاست جنایی و نظام پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی است که خود ذیل علوم خردی

چون جرم‌شناسی و سیاست جنایی مطالعه می‌شوند (Martino, 2018). این قسم از سیاستگذاری، علم و راهبردی عام و کلان است که استخراج و اتخاذ هرمدل از سیاست جنایی در جامعه بایستی در چارچوب آن صورت گیرد. درواقع، معنای سیاستگذاری جنایی بسیار وسیع‌تر از سیاست جنایی است (Koonani, 2024) و این سیاست فقط قسمی و بخشی جزئی از کلان‌گزاره و مفهوم سیاستگذاری جنایی است. مع الوصف، در مقام مقایسه سیاست جنایی و سیاستگذاری جنایی و بیان تفاوت‌های آن‌ها می‌توان به گزاره‌های ذیل اشاره نمود:

- سیاستگذاری جنایی هرگز محدود به مسائل کیفری، حقوقی و جنایی نیست، اما دامنه سیاست جنایی منحصر به مقوله کیفری، مبارزه با جرایم و پیشگیری از آنهاست.

- روش مطالعه در سیاست جنایی تخصصاً حقوقی و تک‌بعدی است، اما روش مطالعه در سیاستگذاری جنایی فرارشته‌ای، بین‌رشته‌ای و چندبعدی است و در آن علاوه بر علوم جنایی به یافته‌های علوم اجتماعی هم در زمینه‌های هنجارسازی و بهداشت همه‌جانبه ارزش‌مدار در جامعه توجه می‌شود.

- سیاستگذاری جنایی عام‌تر و کلی‌تر از سیاست جنایی است.

- سیاستگذاری جنایی دارای ابعاد اقتصادی و سیاسی مشهود است، اما سیاست جنایی منحصر در ادبیات و مفاهیم حقوقی است و کلمه سیاست در استعمال آن دارای معنای مجازی و خارج از علم سیاست است. اما سیاستگذاری جنایی کاملاً با سیاست به معنای حقیقی و دانش حکمرانی در جامعه در پیوند مستقیم و مستمر است.

مبتلا شدن سیاستگذاری جنایی در ایران به وجود عدمی

فلسفه سیاسی اسلامی و مواضع آن

فلسفه سیاسی به مثابه یک قسم از فلسفه‌های مضاف در معنای رایج و در ادبیات آموزشی دانشگاهی در قلمرو مباحثات علمی کشور وجود و حضور دارد، نه آنکه یک فلسفه ماهیت مستقل باشد. فلسفه همیشه یک (یک چیز) است و بس!! اما از دیگرسو، مطلقاً نمی‌توان برای اقسامی چون فلسفه سیاسی اسلامی، فلسفه سیاسی شرقی،

فلسفه سیاسی غربی ارزش و اعتباری قائل شد. این مرز و محدوده‌ها تماماً جعلی، بی‌قاعده و بی‌محتوا هستند و جز انحراف در مسیر و خوانش از فلسفه و کارکردهای بیشمارش هیچ اثر وضعی دیگری نداشته‌اند. لذا اینکه سعی می‌شود مثلاً جریانی خاص از قانونگذاری یا سیاست‌پردازی در قلمرو سیاستگذاری جنایی از باب اتصال به چنین فلسفه‌هایی اثبات یا مشروع یا علمی جلوه داده شود، اساساً حرکتی نامشروع و غیرعلمی است که فرآیند/دانش سیاستگذاری جنایی را بیش از هر جای دنیا در قلمرو نظام دانشگاهی-تصمیم‌سازی سیاسی و حقوقی در ایران به انفعال رویکردی و جمود منطقی و منطوقی گرفتار ساخته است. مادامی که برای رفع این طرز مواجهه‌سازی میان مفاهیمی چون سیاستگذاری جنایی با فلسفه‌های سیاسی مختلف و ازجمله قسم اسلامی آن تلاش نشود، به هیچ عنوان نمی‌توان به مثمری چنین مفاهیمی در جامعه امروز و فردای ایران امید داشت (Koonani, 2024).

انحرافات فراوی سیاستگذاری جنایی در ایران متأثر از مقوله‌ای بنام فلسفه سیاسی (اسلامی)

فلسفه سیاسی به مثابه قسمی از فلسفه‌های مضاف، عموماً به معنی تحلیل انعکاس رویدادها و اهداف سیستم‌های سیاسی، تحلیل وسایل نیل به هدف‌ها، واکاوی لوازم عملیات سیاسی و فرصت‌ها و موقعیت‌های سیاسی، کاوش در آرمان‌ها و الزامات سیاسی، بحث در مؤسسات اجتماعی و روابط آن‌ها با حکومت و با یکدیگر، موشکافی در کنترل‌های دولتی و فشارهای اخلاقی و بدنی (یعنی فشارهای محلی به قدرت نظامی پلیس) موجود در هر جامعه دانسته شده است (Pazargadi, 1980)؛ در یک تعریف ابتدایی می‌توان مطالعه رفتار نهادها و سازمان‌ها و شکل‌های مختلف حیات سیاسی بر اساس فلسفه سیاسی اسلامی را در مفاهیم فلسفی به منظور رسیدن به جامعه‌ی مطلوب تعریف کرد. فلسفه سیاسی از آن جهت اسلامی خوانده می‌شود که در حوزه تمدنی و فرهنگی اسلام پرورش یافته است. در این زمینه هیچ فرقی نمی‌کند که فیلسوف نظریه‌پرداز مسلمان باشد یا خیر؟ (Pezeshki, 2001)

صرفنظر از این مواضع، فلسفه سیاسی فلسفه‌ای مرتبط با سیاست یا علوم سیاسی و یا محصور در بستر آن‌ها نیست. ارتباط چندانی هم به طبع اولیه و دیرینه‌شناختی خود فلسفه ندارد. فسیلی است در باستان شناسی علم که امروزه برا سرپوش گزاردن بر اغراض نامشروع و طبیعت‌گریز که مدافع ظلم اند و جرم و ناامنی، بدانها نقب و گریز زده می‌شود. چنین فلسفه‌هایی نوعاً و طبعاً یک گمراهی روشی‌اند از خود فلسفه و دور از ماهیات آن. برای زندگی بهتر آدمی هم هیچ حرفی ندارند. بیشتر با مفاهیم و حقایقی چون خرید و فروش حق، تجارت ظلم و نابرابری، خیانت به طبیعت، شراکت با چیزی که خدا نامیده شده و تلاش برای توجیه موجودات نامشروعی که دولت و جامعه نامیده شده‌اند.

سیاستگذاری جنایی در عصر حاضر به شدت با مقوله دین و دخالت دادن آن در صحنه‌های عمومی و طبیعی مختلفی که چندان پذیرای استقبال از خوراک و ذائقه‌های دینی و رژیم مصرف‌هنجاری مبتنی بر آن نیستند، دچار تنش و چالش شده است (Zorinkof, 2011). بیشتر تحلیل‌ها و نظراتی که با نام یا در راستای اصول و قواعد سیاستگذاری جنایی در ایران مطرح شده‌اند، عموماً مستحیل در مفاهیم دینی و تعصبی بوده و چندان در فضای مباحثه علمی و آزاد و احترام به اقتضائات نظام طبیعت پیرامون متبلور نشده‌اند. از اینروست که در شرایط کنونی حاکم بر جامعه ایران حتی خود علم/ابزار/فرآیند یا رهیافت موسوم به سیاستگذاری جنایی بیشتر در مسیر جنایت‌افزایی، حق‌کشی، استبداد قضایی، فساد اداری-حقوقی و تعرض به ارزش‌های غیراجتماعی-غیروضعی اما اصیل رایج و جاری در طبیعت بدل شده است، تا چیزی که در پوشش آن شعار داده می‌شود؛ چیز یا اموری مثل عدالتخواهی حقوقی-کیفری، صیانت از نظم و امنیت عمومی، کاهش انحرافات رفتاری-جنایی و مسائلی از این قبیل که اصولاً نمی‌توانند در مدار حوصله و توجه بسیاری از جوامعی بخصوص قرار گیرند؛ یعنی جوامعی که در آن‌ها هر وضعی، هر بدعتی و هر تعرضی به خدا و طبیعت بنام خود خدا و دین و اخلاق و فقرپذیری و دگرجهان‌طلبی توجیه می‌شود

(Koonani, 2024). در تقریظ، تنصیص و تقریر گزاره‌های این بخش این مفروضه مدنظر بوده که باید فلسفه سیاسی اسلامی را منحصراً و جزماً همان تفکر دینی-اسلامی دانست، بی‌آنکه مرز و محدوده آن معلوم باشد! و یا روشن شده باشد که اساساً دین به کدام معنا؟ و اسلام از کدام جغرافیا تا کدام جغرافیا؟ مدنظر قائلین و تئوریسین‌های جناب‌اندیش-حقوق‌خوانی قرار دارد که مدعی اند در بستر اتکای سیاستگذاری جنایی بر اصول فلسفه سیاسی می‌توان به ارتقای قابلیت‌های هنجارافزا، بازدارنده و نظم آفرین آن کمک کرد، آنهم بی‌آنکه در این مقال نیز روشن باشد اساساً منظورشان از «هنجارافزایی»، «بازدارندگی» و «نظم‌آفرینی» دقیقاً چیست؟!.

تجارت جرم در سنگر دین و اخلاق

یکی از مخاطرات تلاش برای نزدیک‌شدن منطق نظام سیاستگذاری در جوامع به قواعد چیزی که فلسفه سیاسی دینی نامیده شده، احتمال مبتلاشدن این نظام به کارکردهایی نامشروع و قشری شده در مسیر محقق‌سازی آرمان‌های مالی، سیاسی و جنایی کسانی است که همیشه از راه دین و اخلاق ساده‌تر و سریع‌تر به مقاصد نامشروع و انسان‌ستیز خود نائل آمده‌اند. اصولاً مجاری و ابزارهای دینی، فقهی و اخلاقی حیات یافته‌اند که معارض با مکانیسم‌هایی چون انحراف‌طلبی سیستمی دولتها و جوامع و مردمان‌شان عمل کرده، برای ارزش‌های طبیعی اعتبار قائل باشند و بستری متعارف و مناسب برای تقلیل تدریجی رفتارهایی که به هر دلیل انحراف رفتاری نامیده شده‌اند، ایجاد کنند. این‌درحالی‌ست که شواهد امر نشان می‌دهد در ایران امروز به سبب سوءاستفاده از موازین و هنجارهای دینی و اخلاقی و سیطره تفکرات امنیت‌طلب بر آن‌ها فرصت‌های فردی و جمعی انبوهی برای بروز تخلفات و انحرافات مثل جرایم دارای صبغه و کارکرد اقتصادی ایجاد شده و اساساً صنعتی بنام تجارت و مبادله حزبی-نهادی جرم و انحراف شکل گیرد (Koonani, 2024).

بسیاری از فرصت‌طلبان بی‌آنکه هیچ شناخت و اعتقادی به مفاهیم دینی و اخلاقی داشته باشند، فقط به منظور پیشبرد مقاصد فردی و

اقتصادی خود چنان به طرفدار و مجری این هنجارها بدل شده‌اند که در نگاهی از بیرون اینطور به نظر می‌آیند که واقعاً خودشان هم به دروغ‌هایشان باور و ایمان پیدا کرده‌اند. این واقعیت نشان می‌دهد که اگر رویکرد نظام سیاستگذاری جنایی از چنین بدعت‌هایی فاصله نگیرد، جرم در خوش‌بینانه‌ترین حالت همچنان در قامت یک ارزش یا فرصت اقتصادی یا دارای کارکرد اقتصادی باقی خواهد ماند و روزانه بر حجم کلی آن هم افزونده خواهد شد. این موضوع خود باعث می‌شود که تمرکز مردم از حقایق تلخ جنایی واقعی جامعه منحرف شده و یکسری مسائل پیش‌پاافتاده با دغدغه‌های رایج و غالب نظام حقوق کیفری حاکم بر اجتماع بدل شوند (Koonani, 2024).

اصولاً دین‌داران منحرف یکی از مرتکبان قدیمی جرایم مالی سنگین و سازمان‌یافته در جوامع مختلف بوده‌اند. آن‌ها عملاً از این طریق بهای تظاهر خود به دینداری را از جامعه و مردم بیگانه مطالبه کرده‌اند و به منظور محقق‌سازی چنین اهدافی همیشه ناچار از حضور در صحنه‌های انقلابی و سیاسی نیز بوده‌اند. از اینرو، این قسم از منحرفان همواره مقامات عالیه‌ای در ساختارهای سیاسی جوامع مختلف داشته‌اند. گفتمان «دین قدرت‌ساز-پولساز» در خوانش عوام به دقیق‌ترین شکل ممکن به این واقعیت تلخ و فراگیر اشاره دارد. یکی از بهترین مدافعات تاریخی صورت گرفته از بسترهای زمینه‌ساز وقوع جرایم مالی و فساد مالی در اغلب جوامع همین موضوع استفاده از قابلیت نهادها و مفاهیم دینی بوده است که به علت برخورداری از مصونیت اجتماعی و قابلیت ترس‌زایی عمومی کمتر مورد نقد و نظر قرار گرفته‌اند (Kaufman & Vicente, 2005). بنابراین، مادامی که جایگاه تعالیم دینی در جوامع روشن و محدود نگردد، هرگز نمی‌توان به حذف زمینه‌های شکل‌گیری فرهنگ تجارت جرم در جوامع امیدوار بود.

استبداد حقوقی، قضایی و جنایی بنام دفاع از حوزه

حکمرانی

وقتی تلاش بشود متأثر از آموزه‌های فلسفه سیاسی دینی-دین‌زده به هر شکل ممکن نظام سیاستگذاری جنایی به مرز و محدوده مفاهیم مدافع حکمرانی‌های قاهرانه نزدیک شده و در پوشش امنیت‌طلبی به ابزاری در مسیر کشگری‌های انحراف‌آمیز نظام دولتی حاکم بر جامعه مبدل شود، عملاً این نظام از محتوا تهی شده و به توسعه «بی‌قانونی‌های قانونی» و انحرافات ساختاری مبتنی بر اقتضای چارچوب‌های فاسد اداری حاکم بر اجتماع کمک خواهد رساند. بنابراین، در مقام طرح‌ریزی برای اجرای برنامه‌های سیاستگذارانه جنایی همواره باید از چنین احتمالاتی برحذر بود، وگرنه این نظام نیز با تغییر مسیر عملاً به ابزاری در مسیر تشدید انحرافات بیشتر تبدیل خواهد شد (Koonani & Koonani, 2024; Mahdavi Sabat Mohammad, 2021).

وقتی قرن‌ها پیش «افلاطون» مقوله حکمرانی را از لوازم اقتدار سیاسی و مدیریتی در جامعه معرفی می‌کرد، احتمالاً تصور نمی‌نمود که روزگاران بعد ثابت خواهد شد که نوعاً مردم و طبیعت با هر قسمی از اقتدارورزی و اقتدارطلبی سازگار نبوده و چنین مؤلفه‌هایی بیش از آنکه کارکردی اجتماعی و نظم‌آفرین بیابند، جنبه انحراف‌افزایی سیستماتیک و دولتی به خود گرفته و بر حجم بحران‌های کوچک و بزرگ رایج در میان مناسبات اجتماعی مردم خواهد افزود. اگر بهای تحقق حکمرانی آنهم از نوع مطلوب و جامعه پسندش تعرض به ظرفیت یا نیاز طبیعت و مردم به سطوحی از بی‌قاعدگی و نظم‌گریزی باشد، هیچ ارزشی نداشته و جز ظلم و استبداد و تحجر نتیجه دیگری در انتظار آن نخواهد بود.

حکمرانی اقتدارگرایانه بخلاف برخی نظرات (Safarian & Imam Jom'e Zadeh, 2017)، هیچ وقت یک رویه دیپلماتیک مردم‌مدار نبوده و همواره بستر مساعدی برای اشکال مختلف استبداد بوده است، چه در مواجهه با مردم خودی و چه در برخورد با جامعه جهانی. بنابراین، باید از تعریف اهدافی مثل حفظ نظم و امنیت عمومی برای نظام حقوق جزایی جامعه که بخشی از منطق سیاست جنایی در مسیر محقق‌سازی برنامه‌های تفکرات

سیاستگذارانه جنایی کلان است، خودداری کرده و برای بازنگری عملی در آن دست بکار شد. جوامع امروزی بیشتر از نظم‌های هنجاری ادعایی به نرخ قابل‌ملاحظه از بی‌نظمی‌های طبیعی نیاز دارند که رخدادشان نه برای افراد و نه برای جمهور ملت هیچ ضرری به دنبال ندارد (Koonani & Mahdavi Sabat, 2021; Mohammad, 2021).

ابتلا به تفرقه عوام-نخبگان در فهم از مسائل جنایی

بسترهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در ایران مؤید این است که بخلاف اغلب مناطق دنیا و برهه‌های تاریخی در این اقلیم هنوز نه معنای نخبه روشن است و نه مفهوم عامی/عامه/عوام! بسیار بوده‌اند افرادی که مطلقاً گام به مکتب نگزارده و به عالی‌ترین مقام تدبیر امور حقوقی، قضایی و جنایی در کشور رسیده‌اند؛ بسیاری نخبگانی هم که اساساً به جرم همخواب‌شدن راستین با علم و دانش، و از باب برقراری رابطه نامشروع با علم و دانش به مسلخ و محاکمه کشانیده شده‌اند (Koonani, 2024).

«ویلفردو پارتو»، روزگاری در ایتالیا از مقوله چرخش نخبگانی صحبت کرد (Kozer, 1997). آنرا از نشانه‌های پویایی جوامع می‌دانست، اما به نظر می‌رسد که در برخی از جوامع هرگز نمی‌توان از مقولات نخبه گرایانه حرف زد. هرچه زد، مشتی حرف عوامانه است و انقلاب‌ها و آمد و رفت‌های عوام و عوامانه، یکی پس از دیگری! شواهد نشان می‌دهد که امروزه در ایران یکی از دلایل بدفهمی در مورد حوادث و مسائل جنایی است که هرکسی هرطور مایل است در مورد آن‌ها حرف می‌زند، درحالی که اغلب مردم حق ندارند مطلقاً در مورد چنین مسائلی دعوای تخصص داشته و اعلام موضع و نظر کنند. بی‌نظمی‌های تثوریک در این حوزه آنقدر وسیع است که اساساً نمی‌توان مدعی شد که شناختی ولو مجمل از موضوعات مختلف علوم جنایی بر وجه اصالت و خلاقیت، در ایران امروز نمایان شده است. از نتایج حداقلی این آشفتگی‌ها، افزوده‌شدن‌های مستمر بر حجم وقایعی چون خرید و فروش قانون در جامعه، تجارت انحراف به پشتوانه مجاری رسمی و مذاکره‌های

حقوقی-جنایی بی هدف در مورد ابعاد عدمی نظم آفرینی و انحراف‌ستیزی!!

در فلسفه سیاسی از «فارابی» بزرگ منقول است که گفته «در یک نظام ارتباطی و ساختار اجتماعی، کسانی در مراتب فراتر قرار می‌گیرند که در نوع ارتباط دارای مهارت بیشتری باشند و در انجام کنش کمیت و کیفیت بهتری ارائه دهند» (Farabi, 1992). قطعاً این حرف از زوایای مختلفی درست است، اما وقتی به بستر و مبنای غالب شکل‌گیری چنین تفکراتی نسبت به برخی از اقشار مردم پی ببریم، متوجه خواهیم شد که اتفاقاً وجود زمینه‌های همین ذهنیت «فردست-فرو دست» و یا «بیسواد-باسواد»، «متنفذ یا دورمانده شده» و امثالهم در مقام تعریف و طبقه‌بندی مردم است که خود از دلایل تاریخی اوج‌گیری مصادیق مختلفی از رفتارهای غیرطبیعی و ضد شعور بشری که امروزه با الفاظی چون «جرم»، «انحراف اجتماعی» و «آسیب اجتماعی» از آن‌ها یاد می‌شود. این ذهنیت‌ها به ما اجازه نمی‌دهد در مقام مواجهه با مسائل جنایی اساساً به معنای «مسأله جنایی» پی ببریم، چه رسد به احکام و فروع آن!

نتیجه‌گیری

در تفکر سیاستگذاری جنایی حد نرمال و سلامت هنجاری و رفتاری جامعه صرفاً به زمان و حالت عدم ارتکاب جرم یا قانون‌شکنی ارجاع داده نمی‌شود. اساساً حقوق کیفری و سیاست جنایی محصولات سیاستگذاری جنایی بوده و قلمرو آن‌ها بسیار اخص و محدودتر از این مدل از سیاستگذاری است. کلیتاً سیاستگذاری جنایی انشعابی از سیاستگذاری عمومی بوده که در ابعاد وسیعی با فلسفه سیاسی پیوند مستمر دارد. این حوزه مطالعاتی یک علم و راهبردی عام و کلان است که استخراج و اتخاذ هرمدل از سیاست جنایی در جامعه بایستی در چارچوب آن صورت گیرد. سیاستگذاری جنایی قطعاً از نظر خطوط ربط‌های فکری و انگاره‌های پارادایمی-به‌مثابه شعور و شناختی مافوق نظریه‌های مصطلح و متداول- ذیل مفهوم کلی‌تر سیاستگذاری‌های عمومی در جامعه مطالعه، تحلیل و تفسیر می‌شود. سیاستگذاری عمومی خود

مجموعه‌ای از اقدامات عقلانی است که طی فرایندی به انجام رسیده‌اند که متشکل از اقدامات سیاسی و فراسیاسی با وجهه غالباً حقوقی و اجتماعی است. در فهم از سیاستگذاری نباید از مفهوم و قلمرو فلسفه سیاسی غفلت ورزید. فلسفه سیاسی اجمالاً نوعی خاص از تعقل، تفکر، بحث و استدلال نظام‌مند در مورد مفاهیم و موضوعات دارای ابعاد سیاسی نظیر سیاستگذاری عمومی است. متناسب با شکل و ساختار حکومت‌ها مدل‌های مختلفی برای سیاستگذاری عمومی و انشعاب‌های آن نظیر سیاستگذاری جنایی بوجود آمده که هرکدام بر رویکرد نظری خاصی استوار می‌باشند. سیاستگذاری جنایی چه به‌مثابه یک علم یا شبه‌علم یا دانش و مهارت چیزی نیست که امروزه در تمامی متون دانشگاهی و ظاهراً تحقیقاتی در ایران از آن یاد شده است. اساساً تاکنون معنای این مفهوم به درستی در هیچ اثری در ایران ارائه و تبیین نشده است. اغلب آنرا با سیاست جنایی که خود مفهومی خرد از آن است، اشتباه گرفته می‌گیرند. صرفنظر از این مناقشات تلخ و اثره‌شناختی، وضع هرچه باشد سیاستگذاری جنایی به معنی نهادی و مفهومی که می‌خواهد با انحرافات رفتاری غیرطبیعی که متصف به وصف جنایی شده‌اند، برخورد نماید، مادامی که متکی و مبتنی بر یکسری پیش‌فرض‌های متعصبانه غیرعلمی و غیرطبیعی مورد شناسایی و کارکردکاوی قرار می‌گیرد هیچ چیزی برای عرضه به جامعه ندارد و باید آنرا مثل اغلب مفاهیم رایج در حوزه علوم جنایی در خوانش و تلقی ایرانی به زباله‌دان تاریخ سپرد؛ آنهم به‌مثابه یک روند غیرتاریخی و فاقد ارزش که حتی در مقام یک امر عدمی هم لایق این نیست که سیاهه‌ای از خطوط تاریخ را اشغال نماید.

باید دانست که نه جرم نه انحرافات اجتماعی و نه مفاهیمی چون نظم و امنیت و پیشگیری از جرایم و انحرافات هیچکدام در ایران متأثر از تقلیدهای بی‌قاعده و خردستیز از پنداشته‌های شرقی‌ها و غربی‌ها و صاحبان جعلی پر قدرت عرصه علم و سیاست و قانون و حقوق، هرگز با دقتی مفهومی مورد استعمال قرار نگرفته‌اند. اساساً خیلی مواقع چیزهایی که جرم نامیده شده‌اند، به حکم طبیعت عین

هنجاراند و اقتضای طبع بشری!! غم‌انگیز است که چرا به این سادگی رخت زشتی بر تن آن‌ها کرده‌اند، درحالی‌که زشت و زشت‌نگاری همان طرز کار جامعه و صاحبان‌اش در نامگذاری و تبیین آنهاست. سیاستگذاری جنایی اگر بتواند به این حقایق وقوف ولو نسبی یابد و از پیلۀ وهم خارج شود، شاید حرفی برای گفتن در جمع علوم انسانی-اجتماعی (در معنای طبیعی و طبیعت‌شناختی از جمع و اجتماع) داشته باشد. ضمن آنکه اگر از آن فلسفه‌های مکان‌مند به کلی فاصله نگیرد، هر روز بیشتر به ورطۀ انحراف تئوریک فروخواهد غلتید. پس باید از ترسیم روابط ماهیتاً عدمی فراروی آن در مواجهه با حوزه‌هایی چون فلسفۀ سیاسی اجتناب نماییم. سیاست، هیچگاه در طول تاریخ صحنۀ حضور علم و نزاکت و انسان‌دوستی نبوده است، حتی زمانی که جهانیان و جامعه جهانی خود را بر کرسی نگارش اسنادی چون اعلامیۀ جهانی حقوق بشر دریافت‌اند. حقوق بشر فقط یک لفظ است، عاری از معنا و محتوا! بشر اگر بنا باشد در این جهان با اینهمه خدا و خداوندگاران‌اش چیزی بنام حق داشته باشد، اولین مقدمه‌اش این است که اراده‌ای طبیعی و برتر داشته باشد و اراده‌اش به رسمیت شناخته شود، این درحالی‌ست که همه مکاتب و نظریات دینی، اخلاقی، فلسفی و سیاسی نمی‌توانند در جهان رأی به حکمرانی طبیعی و مسلط بشر بر همه چیز بدهند. انسان طبعاً و ماهیتاً می‌تواند بر نهج استقلال و استغناء برای خود پادشاهی و خدایی بکند؛ او را به دیگر پادشان و خدایان در هیچ زمینه‌ای احتیاجی نیست. اگر این‌ها را بفهمیم می‌توانیم برای سرگرم‌شدن‌هایمان به بحث درباره‌ی مفاهیمی چون "Western" political philosophy similarly lack a consistent scientific foundation, and that any attempt to classify political philosophies based on geography or religion is a methodological error (Koonani, 2023). The study emphasizes that science, meta-science, and philosophy possess a universal essence that transcends time and geography, and that any division based on these variables is misguided. However, they acknowledge that examining these concepts from

علم و دانش و معرفت و مذهب بطورکلی دلیلی انسانی و طبیعی بیابیم، وگرنه حقیقت آن است که ما همچنان همگی در افسون مشاهده‌ی رویش درختان سبز کویری شناوریم و در لابه‌لای سینه‌های ریز و باریک‌اندام کویر، گرفتار جستجوی نرمی شب‌ها و برگ‌های لطیف سبزی خواهیم بود که بشر فقط در خیال یارای نیل بدانها را دارد. اینجاست که می‌توان از «آندره ژید» پرسید که دانشمندا، چرا می‌خواستی پاهای برهنه‌ت نرمی‌شن‌ها را احساس کند؛ از دیروز تا امروز و پس‌فردا همگان قصه و فلسفۀ این نرمی‌ها را به حکم شناخت و شهود باطنی درخواست یافت!! انسان را بیش از این به تجربه و تلاش و شناخت نیازی نیست (کونانی، همان: ۳۲). محققاً بدون برنامه و بدون سیاست‌بودن در هر زمینه‌ای خود یک شیوه است. اما اگر قبول داریم انسان را گریزی از زندگی جمعی، تعامل با دیگران و پذیرش مداخلۀ دولت در مسیر حیات فردی و اجتماعی نیست، لامحاله باید برای بسیاری از رهیافت‌های علمی در تحکیم و مدیریت این سبک از زیست جمع‌مدار ارزش قائل شد. راه ورود به چنین آوردگاهی علمی نیز هرگز از گذرگاه مفاهیمی چون فلسفۀ سیاسی اسلامی یا غربی یا شرقی و امثالهم عبور نمی‌کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The article delves into the intricate relationship between Islamic political philosophy and criminal policy, arguing that the concept of an "Islamic political philosophy" is inherently flawed and lacks theoretical coherence. The study contend that while multiple political philosophies can be attributed to Islam, the notion of a singular, unified Islamic political philosophy is meaningless. They argue that terms like "Eastern"

different perspectives—such as religious, political, or specific theoretical viewpoints—can yield varying interpretations. In the context of criminal policy, the study argues that if regional interpretations of Islamic political philosophy are taken as the standard, the scientific discipline of criminal policy becomes distorted, leading to the emergence of concepts like "Islamic criminal policy" or "religious criminal policy," which lack genuine scientific foundations.

The article further critiques the application of Islamic political philosophy in the field of criminal policy, particularly in Iran. The study argues that the incorporation of specific Islamic doctrines into criminal policy has resulted in deviant criminal policies that not only fail to contribute to the scientific advancement of the field but also exacerbate its deviation. They assert that criminal policy should be based on scientific and methodological principles, and that efforts to link it to Islamic political philosophy lack both theoretical and practical justification. The study uses a descriptive-analytical method to demonstrate that attempts to prove the existence of an independent Islamic criminal policy or political philosophy are epistemologically flawed and futile. They conclude that criminal policy must be grounded in universal scientific principles rather than regional or religious interpretations (Koonani, 2023).

The study also explores the historical and methodological misunderstandings surrounding criminal policy and political philosophy. They argue that the largest historical-methodological reason for the misunderstanding of institutions and concepts like criminal policy and political philosophy is the lack of epistemological, ontological, and methodological understanding. They assert that all human concepts are either derived from the abstract and constant nature of the surrounding world or are products of what has been called "science" or "scientific meanings" throughout history. The study criticizes the irrational constructions of human thought that are based on these concepts, such as society, state,

public opinion, social norms, and the idea of an always-free human being. They argue that as long as humans remain bound by these artificial constructs, they will continue to be unable to understand themselves, God, and the universe, perpetually adrift in concepts that have no connection to the natural world (Koonani, 2023).

The article then shifts its focus to the specific context of Iran, questioning the direction of criminal policy in the country when it is influenced by what is referred to as Islamic political philosophy. The study argues that the prevailing legal, criminal, and philosophical views in Iran are deeply flawed and represent a significant methodological and epistemological error. They critique the notion that Islamic political philosophy is a type of political philosophy based on Islamic teachings, arguing that this idea is fundamentally misguided. The authors question the meaning of Islam in the contemporary era and criticize the superficial and defensive analyses of Islamic political philosophy by its proponents. They argue that dividing philosophy based on religion, politics, or geography is the height of ignorance and represents a profound misunderstanding of the nature of philosophy itself (Dawson, 2014).

It can be argued that the integration of specific Islamic doctrines into criminal policy has led to the emergence of policies that are not only scientifically unsound but also contribute to the further deviation of the field. This study highlights the dangers of using religious and ethical norms to justify criminal policies, particularly when these norms are manipulated for political or economic gain. This study argues that the misuse of religious and ethical norms in Iran has created opportunities for economic crimes and corruption, with individuals exploiting

References

- Adamz, T. (2016). *Policy-Making in Criminal Justice*. London: London University Press.
- Dawson, E. T. (2014). *Public Policy and Political Philosophy*. London: Sage Publication.

- Farabi, A. N. M. (1992). *Thoughts of the people of the virtuous city* (S. J. Sajadi, Trans. ed.). Tehran: Society of Wisdom and Philosophy.
- Kaufman, D., & Vicente, P. C. (2005). *Legal Corruption*.
<https://doi.org/10.2139/ssrn.829844>
- Koonani, S. (2023). *An introduction to Iran's criminal policy regarding children and adolescents*. Tehran: Legal Publishing.
- Koonani, S. (2024). *Criminal policy*. Tehran: Majd.
- Koonani, S., & Mahdavi Sabat Mohammad, A. (2021). *Criminology of reform and treatment*. Tehran: Sociologists Publishing.
- Kozer, L. (1997). *The lives and thoughts of great sociologists* (M. Salasi, Trans. ed.). Tehran: Scientific Publishing.
- Martino, J. (2018). *Political Imagination*. Oxford: Oxford University Press.
- Pazargadi, B. (1980). *History of political philosophy* (Vol. 3). Tehran: Zavar.
- Pezeshki, M. (2001). The essence of Islamic political philosophy. *Quarterly Journal of Political Science*, 5(17).
- Safarian, R., & Imam Jom'e Zadeh, S. J. (2017). Good governance model: Social capital and comprehensive development. *Quarterly Journal of Government Studies*, 3(12).
- Zorinkof, G. (2011). *Public policy*. London: Hamilton Press.